

The Construction Model of Iranian Women's Identity Narrative in the Adversary's Cognitive Warfare Perception Engineering

Mohsen Afrough

PhD., Department of Political Science, Imam Khomeini Educational and Research Institute; Level 4, Qom
Seminary, Qom, Iran. afroughmohsen1318@gmail.com

Abstract

Recent developments in security confrontation patterns indicate that the adversary's confrontation with the Islamic Republic of Iran has transcended the levels of hard and soft warfare, and has been reconfigured within the framework of cognitive warfare, directed towards the control of perception, meaning, and social identity. In this framework, the agency of women—as one of the most important actors in cultural reproduction, the transmission of norms, and the shaping of lifestyles—has transformed into the primary arena for perception engineering and identity narrative-building. The central problem of this research is to elucidate the mechanism of Iranian women's identity narrative-building in the adversary's cognitive warfare perception engineering, and to present a systematic model for understanding the process of constructing oppositional identities. In terms of its objective, the current research is fundamental-applied, and in terms of methodology, it is descriptive-analytical with an exploratory approach, conducted through narrative analysis and the examination of documentary and media data. The research results demonstrate that the cognitive warfare against Iranian women is predicated upon the logic of strategic paralysis, and through purposeful narrative-building, it leads to the re-engineering of perception and, ultimately, the construction of fluid, multiple, and unstable identities. This process can be elucidated within the framework of a four-level model comprising the narrative level, the cognitive level, the identity level, and the action level. The results indicate that identity narrative-building constitutes the central core of perception engineering in the cognitive warfare against Iranian women, and effectively confronting it necessitates the precise identification of this model alongside the design of alternative identity-forming narratives.

Keywords: Cognitive warfare, perception engineering, identity construction, identity narrative-building, women's identity, Iran.

Cite this article: Afrough, M. (2025). The Construction Model of Iranian Women's Identity Narrative in the Adversary's Cognitive Warfare Perception Engineering. *Social-Cultural Studies of Hawzah*. 9(2), p. 215-234.
<https://doi.org/10.22034/scs.2025.79823>

Received: 2025-04-27 ; **Revised:** 2025-06-07 ; **Accepted:** 2025-07-17 ; **Published online:** 2025-10-02

Published by: The Scientific Association for Social Studies of the Seminary

©2025/authors retain the copyright and full publishing rights

Article type: Research Article



الگوی برساخت روایت هویتی زنان ایران در مهندسی ادراک جنگ شناختی دشمن

محسن افروغ

دکتری، گروه علوم سیاسی، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی؛ سطح ۴، حوزه علمیه قم، قم، ایران.
afroughmohsen1318@gmail.com

چکیده

تحولات اخیر در الگوهای تقابل امنیتی نشان می‌دهد که مواجهه دشمن با جمهوری اسلامی ایران از سطوح جنگ سخت و جنگ نرم عبور کرده و در قالب جنگ شناختی، معطوف به کنترل ادراک، معنا و هویت اجتماعی بازآرایی شده است. در این چارچوب، عاملیت زنان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین بازیگران بازتولید فرهنگی، انتقال هنجارها و شکل‌دهی به سبک زندگی، به میدان اصلی مهندسی ادراک و روایت‌سازی هویتی تبدیل شده‌اند. مسأله محوری این پژوهش، تبیین سازوکار روایت‌سازی هویتی زنان ایران در مهندسی ادراک جنگ شناختی دشمن و ارائه الگویی نظام‌مند برای فهم فرآیند برساخت هویت‌های معارض است. پژوهش حاضر از نظر هدف بنیادی- کاربردی و از حیث روش، توصیفی- تحلیلی با رویکرد اکتشافی بوده و تحلیل روایت و بررسی اسناد و داده‌های رسانه‌ای انجام شده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که جنگ شناختی علیه زنان ایران بر منطق فلج‌سازی راهبردی مبتنی است و از طریق روایت‌سازی هدفمند، به بازمهندسی ادراک و در نهایت برساخت هویت‌های سیال، متکثر و ناپایدار منجر می‌شود. این فرآیند در قالب الگویی چهارسطحی شامل سطح روایی، سطح شناختی، سطح هویتی و سطح کنشی قابل تبیین است. نتایج حاکی از آن است که روایت‌سازی هویتی، هسته مرکزی مهندسی ادراک در جنگ شناختی علیه زنان ایران را تشکیل می‌دهد و مواجهه مؤثر با آن، مستلزم شناسایی دقیق این الگو و طراحی روایت‌های هویت‌بخش جایگزین است.

واژه‌های کلیدی: جنگ شناختی، مهندسی ادراک، برساخت هویت، روایت‌سازی هویتی، هویت زنان، ایران.

استناد به این مقاله: افروغ، محسن (۱۴۰۴). الگوی برساخت روایت هویتی زنان ایران در مهندسی ادراک جنگ شناختی دشمن. مطالعات فرهنگی / اجتماعی حوزه، ۹(۲)، ص ۲۱۵-۲۳۴. <https://doi.org/10.22034/scs.2025.79823>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۷؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۳/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۶؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۷/۱۰
نوع مقاله: پژوهشی ناشر: انجمن علمی مطالعات اجتماعی حوزه نویسنده: محسن افروغ نویسنده: محسن افروغ نویسنده: محسن افروغ نویسنده: محسن افروغ



۱. مقدمه

تحولات منازعات سیاسی در نظام بین‌الملل معاصر نشان می‌دهد که اعمال قدرت، بیش از پیش از اشکال سخت و مستقیم به الگوهای نرم، ترکیبی و در نهایت شناختی تغییر ماهیت داده است. در این الگوهای نوین، هدف اصلی نه انهدام فیزیکی دشمن، بلکه تأثیرگذاری بر ذهن، ادراک، نظام معنایی و چارچوب‌های داوری اجتماعی است؛ به‌گونه‌ای که کنش‌های اجتماعی و سیاسی از درون دچار تغییر شوند. ادبیات جدید علوم سیاسی و مطالعات امنیتی از این وضعیت با عنوان «جنگ شناختی» یاد می‌کند؛ جنگی که میدان اصلی آن ذهن انسان و ابزار محوری آن معنا، روایت و هویت است. جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان نظامی سیاسی با بنیان‌های ایدئولوژیک و هویتی متمایز، از بدو تأسیس خود با طیفی از راهبردهای تقابلی مواجه بوده است. این تقابل‌ها از جنگ سخت و اقدامات مستقیم نظامی در دهه نخست پس از انقلاب، به جنگ نرم و تهاجم فرهنگی در دهه‌های بعد، سپس به جنگ ترکیبی شامل تحریم، فشار سیاسی و الگوهای آشوب‌ساز، و نهایتاً در دهه‌های اخیر به جنگ شناختی تغییر یافته‌اند. تجربه ناکامی نسبی الگوهای پیشین در ایجاد گسست پایدار میان جامعه و نظام سیاسی، موجب تمرکز فزاینده بر راهبردهایی شده که بتوانند از طریق بازآرایی ادراک و تضعیف بنیان‌های هویتی، انسجام اجتماعی را هدف قرار دهند. در این چارچوب، «مسأله زنان» به یکی از کانونی‌ترین عرصه‌های مداخله شناختی تبدیل شده است. زنان در جامعه ایران نه تنها به‌عنوان نیمی از جمعیت، بلکه به‌مثابه عاملیت مدنی، کنشگرانی اثرگذار در انتقال فرهنگی، شکل‌دهی به سبک زندگی، تربیت نسلی، و تولید و بازتولید افکار عمومی، جایگاهی راهبردی در ساخت اجتماعی و سیاسی دارند. از این‌رو، هویت زنان ایرانی به‌عنوان پیونددهنده حوزه‌های فردی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی، واجد ظرفیتی تعیین‌کننده در حفظ یا تضعیف انسجام اجتماعی است. بر همین اساس، تمرکز جنگ شناختی بر زنان را می‌توان تلاشی هدفمند برای ورود به عمق لایه‌های هویتی جامعه دانست. نشانه‌های این چرخش راهبردی را می‌توان در گسترش روایت‌هایی مشاهده کرد که هویت زنان ایران را به‌صورت امری متکثر، ناپایدار و در مواردی معارض با هویت جمعی و نظام معنایی مسلط بازنمایی می‌کنند. این روایت‌ها غالباً با محور قراردادن بدن، احساس، تجربه زیسته و انتخاب فردی، تلاش می‌کنند نسبت زنان را با مفاهیمی چون خانواده، دین، تاریخ و نظم اجتماعی بازتعریف کنند. اهمیت این رویکرد از آن‌روست که هویت زنان در جامعه ایران، به‌مثابه یک «لنگر هویتی»، نقشی کلیدی در تثبیت یا تزلزل سایر لایه‌های هویتی ایفا می‌کند؛ به‌گونه‌ای که تضعیف هویت واحد زنان می‌تواند به گشایش مسیر برای اختلالات گسترده‌تر اجتماعی و سیاسی منجر شود. از این‌رو، بررسی ادبیات موجود نشان می‌دهد که اگرچه پژوهش‌های متعددی به جنگ شناختی، مهندسی ادراک، یا مسئله هویت زنان پرداخته‌اند، اما این مؤلفه‌ها غالباً به‌صورت منفک و غیرپیوندی تحلیل شده‌اند. روایت‌های رسانه‌ای و گفتمانی درباره زنان ایران، بیشتر در قالب نقدهای موردی یا توصیف‌های

پراکنده بررسی شده‌اند و کمتر به‌عنوان بخشی از یک فرآیند منسجم، مهندسی شده و هدفمند در چارچوب جنگ شناختی مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. این پراکندگی تحلیلی، مانع از درک سازوکارهای عمیق و تدریجی تأثیرگذاری روایت‌ها بر ادراک و هویت زنان شده است. تداوم این وضعیت می‌تواند پیامدهایی همچون اختلال در ادراک هویتی، تضعیف احساس تعلق جمعی، افزایش ابهام ارزشی و شکل‌گیری دوقطبی‌های اجتماعی را به همراه داشته باشد؛ پیامدهایی که در نهایت، کنش اجتماعی را از مسیر عقلانیت انتقادی به سمت بسیج هیجانی و ادراکی سوق می‌دهند. در این فرآیند، تغییر کنش اجتماعی نه نقطه آغاز، بلکه محصول نهایی مهندسی ادراک هویتی است. بر این اساس، خلأ اصلی پژوهش حاضر، فقدان الگویی فرآیندی، تلفیقی و چندلایه است که بتواند نشان دهد روایت‌سازی هویتی زنان ایران چگونه در چارچوب جنگ شناختی عمل می‌کند، از چه سازوکارهایی بهره می‌گیرد و چگونه به بازآرایی ادراک و در نهایت تغییر کنش اجتماعی منجر می‌شود. مسئله محوری این پژوهش معطوف به فهم این سازوکار است که روایت‌سازی هویتی زنان ایران در جنگ شناختی دشمن، چگونه به‌عنوان ابزاری برای مهندسی ادراک و تأثیرگذاری بر افکار عمومی و انسجام اجتماعی عمل می‌کند.

۲. روش تحقیق

پژوهش صحیح باید از دریچه روش معتبر اتخاذ گردد. از این رو، پژوهش حاضر از حیث هدف، اکتشافی - تبیینی و از نظر ماهیت، کیفی است و با رویکرد توصیفی - تحلیلی انجام شده است. تمرکز اصلی تحقیق بر تبیین سازوکارهای روایت‌سازی هویتی زنان ایران در چارچوب جنگ شناختی و مهندسی ادراک است؛ از این رو، روش تحقیق به‌گونه‌ای طراحی شده که امکان تحلیل لایه‌های مفهومی، گفتمانی و روایی این پدیده را فراهم آورد. در گام نخست، از تحلیل اسنادی و نظری برای بازخوانی و نظام‌مندسازی ادبیات مرتبط با جنگ شناختی، مهندسی ادراک و نظریه‌های هویت استفاده شده است. این مرحله با هدف استخراج مفاهیم کلیدی، مفروضات نظری و سازوکارهای مشترک میان این سه حوزه صورت گرفته و مبنای شکل‌گیری چارچوب مفهومی پژوهش را فراهم کرده است. در گام دوم، پژوهش از تحلیل گفتمان انتقادی روایت‌محور بهره می‌گیرد تا چگونگی برساخت و مفصل‌بندی روایت‌های هویتی درباره زنان ایران را در بستر جنگ شناختی واکاوی کند. تحلیل گفتمان انتقادی، با تمرکز بر رابطه قدرت، معنا و هویت، این امکان را فراهم می‌آورد که روایت‌ها نه صرفاً به‌عنوان بازتاب واقعیت، بلکه به‌مثابه ابزارهای فعال در مهندسی ادراک و جهت‌دهی به افکار عمومی تحلیل شوند. برای غنای تحلیلی، از تحلیل موردی رسانه‌ای نیز استفاده شده است. تمرکز تحلیل بر عناصر کلیدی روایت، نظیر برجسته‌سازی تجربه زیسته فردی، بدن، احساسات، حذف یا تضعیف ارجاعات تاریخی - فرهنگی، و نسبت‌سازی هویت زنانه با نظم اجتماعی و سیاسی حاکم بوده است. در نهایت، با تلفیق یافته‌های نظری و تحلیلی، تلاش شده است



تا الگویی فرآیندی و چندلایه از روایت‌سازی هویتی زنان ایران در مهندسی ادراک جنگ شناختی استخراج شود؛ الگویی که رابطه میان روایت، ادراک، هویت و کنش اجتماعی را به صورت زنجیره‌ای و تحلیلی تبیین می‌کند.

۳. پیشینه تحقیق

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که مطالعات مرتبط با موضوع این مقاله را می‌توان به طور کلی در سه دسته اصلی پژوهش‌های مربوط به جنگ شناختی و کنترل ادراک، مهندسی افکار عمومی و اقتناع اجتماع و هویت و کنش اجتماعی زنان طبقه‌بندی کرد:

در دسته نخست، بخش قابل توجهی از پژوهش‌ها به تبیین مفهوم، تاریخچه، ابزارها و پیامدهای جنگ شناختی پرداخته‌اند. مفهوم جنگ شناختی در سال‌های اخیر در حوزه مطالعات امنیتی، ارتباطات سیاسی و علوم شناختی مورد توجه فزاینده قرار گرفته است. محمدی‌نجم (۱۳۹۵) جنگ شناختی را به‌عنوان «بعد پنجم جنگ» معرفی می‌کند که هدف آن نه صرفاً تغییر رفتار، بلکه دست‌کاری ادراک، باور و اراده اجتماعی است. عراقی، بیدگلی و رجبی ده‌برزونی (۱۴۰۱) نیز با تأکید بر آموزه‌های قرآنی، جنگ شناختی را تلاشی سازمان‌یافته برای سلب قدرت تشخیص، تحلیل و مقاومت شناختی جوامع هدف می‌دانند. در همین راستا، حاجی‌زاده و همکاران (۱۳۹۶) با ارجاع به دیدگاه‌های جیمز جوردانو، مغز انسان را میدان اصلی نبرد در قرن بیست‌ویکم معرفی کرده‌اند. در ادبیات غربی، جنگ شناختی را امتداد منطقی نبرد در سطح اراده ملت‌ها می‌دانند و بر نقش روایت، احساس و معنا در تضعیف انسجام اجتماعی تأکید دارند. نظریات فلج‌سازی راهبردی جان واردن (۱۹۹۸) نیز به‌طور غیرمستقیم مبنای نظری بسیاری از تحلیل‌های جنگ شناختی قرار گرفته‌اند؛ به‌ویژه تمرکز بر «اراده ملی» به‌مثابه یکی از مراکز ثقل. با وجود این، بخش قابل توجهی از این پژوهش‌ها به سطح کلان امنیتی محدود مانده و به‌طور خاص به گروه‌های اجتماعی هدف، از جمله زنان پرداخته‌اند.

در دسته دوم، مهندسی ادراک یا مهندسی افکار عمومی، سابقه‌ای طولانی در مطالعات ارتباطات و پروپاگاندا دارد. ادوارد برنیز (۱۳۹۶)، از پیشگامان این حوزه، مهندسی افکار را فرآیندی آگاهانه برای هدایت توده‌ها از طریق کنترل نمادها، احساسات و چارچوب‌های ادراکی می‌داند. در سنت انتقادی، هابرماس این فرآیند را ذیل مفهوم «بازفوندالی شدن حوزه عمومی» نقد می‌کند و آن را تهدیدی برای عقلانیت ارتباطی می‌شمارد و یا مانوئل کاستلز (۱۳۸۹) بر نقش روایت، احساس و ارتباطات رسانه‌ای در جهت‌دهی افکار عمومی تأکید می‌کنند. در ادبیات داخلی، سیلان اردستانی (۱۳۸۴) و دیگر پژوهشگران، مهندسی ادراک را نوعی قدرت نرم پنهان می‌دانند که از طریق رسانه‌ها، بازنمایی‌ها و اقتناع تدریجی اعمال می‌شود. نفیو (۱۳۹۹) نیز هرچند در بستر تحریم‌ها سخن می‌گوید، اما به‌روشنی نشان می‌دهد که چگونه تغییر برداشت ذهنی نخبگان و افکار عمومی می‌تواند جایگزین فشارهای مستقیم



شود. با این حال، اغلب این آثار، مهندسی ادراک را به عنوان ابزار توضیح می دهند و کمتر به پیوند آن با «برساخت هویت» پرداخته اند.

دسته سوم، شامل پژوهش ها و آثار متعددی در حوزه هویت، جنسیت و کنش اجتماعی زنان است؛ در مطالعات کلاسیک، اریکسون هویت را حاصل تعامل رشد روانی فرد و شرایط اجتماعی می داند و شکل گیری یا بحران هویت را وابسته به زمینه های اجتماعی و تاریخی معرفی می کند (Erikson, 1968). در رویکردهای جامعه شناسی، مید با تأکید بر تعامل نمادین، هویت را محصول رابطه فرد با «دیگری» تعمیم یافته می داند و شکل گیری «خود» را بدون بستر اجتماعی ممکن نمی داند (مید، ۱۴۰۰). گیدنز نیز هویت را در عصر مدرن، امری بازنمایشی معرفی می کند که افراد به صورت مداوم در حال ساخت و بازسازی آن هستند (گیدنز، ۱۳۷۸). جنکینز (۱۳۸۱) هویت را پدیده ای رابطه ای و اجتماعی می داند که در پیوند با قدرت، تمایز و تعلق اجتماعی شکل می گیرد و بر قابلیت برساخت و بازتعریف هویت تأکید دارد. کاستلز (۱۳۸۹) نیز هویت را فرآیند تولید معنا بر پایه ویژگی های فرهنگی مسلط تعریف می کند که این نگاه، بر برساخته بودن هویت و نقش گفتمان در شکل دهی آن دلالت دارد. در پژوهش های ایرانی، هادویان (۱۳۸۲) با تکیه بر رویکرد سازه انگاری، هویت را محصول ساخت اجتماعی معنا می داند که می تواند در بستر منازعات سیاسی و شناختی دچار تغییر شود.

در مجموع، اگرچه هر یک از این سه دسته پژوهش، به تنهایی واجد نکات تحلیلی مهمی هستند، اما رابطه درهم تنیده جنگ شناختی، مهندسی ادراک و روایت سازی هویتی زنان ایران به صورت یک الگوی فرآیندی و نظام مند، در ادبیات موجود کمتر صورت بندی شده است. خلأ اصلی پیشینه پژوهش، فقدان تحلیلی است که نشان دهد چگونه روایت های هویتی درباره زنان، در چارچوب جنگ شناختی، به ابزار مهندسی ادراک و در نهایت تغییر کنش اجتماعی تبدیل می شوند. پژوهش حاضر می کوشد با پر کردن این خلأ، سهمی نظری در پیوند دادن مطالعات جنگ شناختی با جامعه شناسی سیاسی زنان در ایران ارائه دهد.

۴. مفاهیم

ورود اصولی، هدف مند و دارای ساختار به یک مسأله، و همچنین اتخاذ موضعی روشن برای جلوگیری از سوء برداشت های احتمالی، نیازمند تبیین مفهومی واژه های اصلی این پژوهش است. لذا، در ابتدا به بازشناسی مفاهیم پرداخته می شود.

۴-۱. جنگ شناختی^۱

جنگ شناختی به عنوان یکی از جدیدترین اشکال منازعه در عصر اطلاعات، ناظر به تلاش

1. Cognitive Warfare



سازمان یافته برای تأثیرگذاری بر ادراک، استدلال و تصمیم‌گیری افراد و جوامع هدف است؛ به گونه‌ای که تغییر مطلوب در کنش اجتماعی بدون توسل مستقیم به زور فیزیکی محقق شود. در این نوع جنگ، ذهن انسان و نظام معنایی جامعه به میدان اصلی نبرد تبدیل می‌شود. جوردانو (۲۰۱۸)^۱، متخصص علوم اعصاب، مغز انسان را میدان جنگ قرن بیست و یکم معرفی می‌کند و بر این باور است که در جنگ‌های نوین، کنترل فرآیندهای ادراکی و شناختی بر تخریب فیزیکی اولویت یافته است (حاجی‌زاده، ۱۴۰۱). همچنین به گفته وینستون چرچیل^۲ «امپراتوری‌های آینده، امپراتوری‌های ذهن هستند» که این گزاره بر اهمیت تسلط شناختی در منازعات معاصر دلالت دارد (محمدی‌نجم، ۱۳۹۵). در جنگ شناختی، هدف صرفاً انتشار اطلاعات نادرست نیست، بلکه ارائه روایت‌هایی است که قابلیت گمراه‌سازی داشته باشند؛ حتی اگر از منظر شکلی، کاملاً واقعی یا درست به نظر آیند. این جنگ از طریق دستکاری چارچوب‌های تفسیر واقعیت، تغییر مرجع قضاوت و جابه‌جایی نظام داوری مخاطب عمل می‌کند (پورسعید، ۱۴۰۱). برتری کنش‌گر مهاجم در این فضا، نه در حذف روایت رقیب، بلکه در تثبیت روایت مطلوب خود به‌عنوان امر واقع است؛ وضعیتی که در ادبیات سیاسی از آن با عنوان «پساحقیقت» یاد می‌شود.

۴-۲. هویت^۳

هویت در معنای لغوی به «هستی، وجود، ماهیت و سرشت» اطلاق می‌شود (معین، ۱۳۷۹؛ دهخدا، ۱۳۷۷) و در حوزه علوم اجتماعی، ناظر به فرآیند پاسخ‌گویی آگاهانه فرد یا گروه به پرسش‌های «کیستی» و «چیستی» خویش است (هرمیداس باوند، ۱۳۷۷). از این منظر، هویت نه یک ویژگی ذاتی، بلکه حاصل تعامل فرد با محیط اجتماعی و نظام معنایی پیرامون اوست. مید (۱۴۰۰) هویت را پدیده‌ای اجتماعی می‌داند که در بستر تعاملات نمادین و درونی‌سازی انتظارات اجتماعی شکل می‌گیرد و بدون «دیگری اجتماعی» قابل تحقق نیست. اریکسون (۱۹۶۸) نیز هویت را نتیجه پیوند میان رشد روانی فرد و ساختارهای اجتماعی دانسته و بر امکان تغییر، بحران و بازتعریف هویت در شرایط خاص تاریخی تأکید می‌کند. در نظریه‌های معاصر، هویت به‌عنوان پدیده‌ای پویا، تاریخی و برساخته فهم می‌شود. گیدنز هویت را پروژه‌ای بازاندیشانه معرفی می‌کند که افراد در جامعه مدرن به صورت مداوم در حال ساخت و بازسازی آن هستند (گیدنز، ۱۳۷۸). جنکینز با تلفیق ساحت فردی و اجتماعی، هویت را فرآیندی رابطه‌ای می‌داند که در پیوند با ساختارهای قدرت، سلطه و مقاومت شکل می‌گیرد و همواره در معرض بازتعریف است (جنکینز، ۱۳۸۱). از منظر سازه‌انگاری، هویت‌ها در چارچوب گفتمان‌های مسلط،

1. James Giordano
2. Winston churchill
3. Identity



روایت‌ها و روابط قدرت ساخته می‌شوند و به همان اندازه که شکل می‌گیرند، قابلیت تضعیف و بازبرساخت نیز دارند (هادویان، ۱۳۸۲). کاستلز (۱۳۸۹) نیز هویت را فرآیند تولید معنا بر پایه ویژگی‌های فرهنگی مسلط می‌داند که این تعریف بر نقش روایت و معنا در شکل‌گیری هویت تأکید دارد. در بستر جنگ شناختی، هویت به یکی از اهداف اصلی مداخله تبدیل می‌شود؛ زیرا تضعیف یا تخریب هویت جمعی می‌تواند به گسست اجتماعی، فرسایش انسجام فرهنگی و تغییر کنش اجتماعی منجر شود. در این پژوهش، هویت زنان به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی و برساخته در نظر گرفته می‌شود که به دلیل نقش محوری در بازتولید فرهنگی و معنایی جامعه، بیش از سایر گروه‌ها در معرض روایت‌سازی و مهندسی ادراک قرار دارد.

۴-۳. مهندسی ادراک

مهندسی ادراک یا افکار به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای عملیاتی در جنگ شناختی، ناظر به فرآیند کنترل، جهت‌دهی و تثبیت برداشت‌های ذهنی افراد و گروه‌ها از واقعیت اجتماعی است. واژه «مهندسی» در معنای لغوی به اندازه‌گیری، تعیین حدود و طراحی نظام‌مند اطلاق می‌شود (دهخدا، ۱۳۷۷) و در حوزه مفاهیم اجتماعی، به معنای مداخله آگاهانه و هدفمند در فرآیندهای ذهنی و تفسیری جامعه به‌کار می‌رود. از این منظر، مهندسی ادراک به معنای طراحی و مدیریت نحوه «دیدن، فهمیدن و معنا دادن» مخاطب به پدیده‌های اجتماعی است (پورخوش سعادت، ۱۳۹۱). ادراک، در سطح اجتماعی، صرفاً دریافت منفعلانه واقعیت نیست، بلکه محصول تعامل میان اطلاعات، تجربه زیسته، نظام ارزشی و چارچوب‌های تفسیری مسلط است. آنچه افراد «واقعیت» می‌پندارند، اغلب حاصل روایت‌هایی است که در فضای رسانه‌ای، گفتگویی و نمادین به آنان عرضه شده است. مهندسی ادراک دقیقاً در همین نقطه مداخله می‌کند: نه با تحمیل آشکار ایده‌ها، بلکه با بازچینش عناصر تفسیری و جابه‌جایی مرجع داوری مخاطب. در ادبیات انتقادی ارتباطات، مهندسی ادراک معادل با «دستکاری نظام‌مند اذهان عمومی» تلقی می‌شود؛ فرآیندی که هابرماس از آن با عنوان «بازفئودالیه شدن حوزه عمومی» یاد می‌کند. به باور هابرماس، در چنین وضعیتی، ارتباطات از کنش عقلانی- انتقادی تهی شده و به ابزاری برای اقناع، تحریک احساسات و مدیریت افکار عمومی بدل می‌شود؛ امری که او آن را مغایر با اخلاق ارتباطی و عقلانیت جمعی می‌داند (سبیلان اردستانی، ۱۳۸۴). در مهندسی ادراک، واقعیت به‌جای آنکه به چالش کشیده شود، بازچارچوب‌بندی می‌شود. این بازچارچوب‌بندی معمولاً از طریق برجسته‌سازی برخی مؤلفه‌ها و حذف یا کمرنگ‌سازی مؤلفه‌های دیگر صورت می‌گیرد. بدین ترتیب، مخاطب با «برداشت هدایت‌شده» مواجه است؛ برداشتی که اگرچه ممکن است بر داده‌های واقعی تکیه داشته باشد، اما معنا و نتیجه‌گیری آن از پیش طراحی شده است. این ویژگی، مهندسی ادراک را از صرف «دروغ‌پردازی» متمایز می‌سازد. در چارچوب جنگ شناختی، مهندسی ادراک نقش لایه واسط را ایفا می‌کند که از طریق آن،



اهداف کلان جنگ شناختی به ساحت هویتی و کنشی جامعه منتقل می‌شود. در این لایه، دشمن می‌کوشد ابتدا نقاط حساس ذهنی و گره‌های عاطفی جامعه هدف را شناسایی کند، سپس با فعال‌سازی احساسات خاص نظیر خشم، احساس بی‌عدالتی، تبعیض یا تحقیر، برداشت‌های جدیدی را جایگزین چارچوب‌های پیشین نماید و در نهایت، این برداشت‌ها را به‌عنوان فهم «طبیعی» و «بدیهی» از واقعیت تثبیت کند. مهندسی ادراک، به‌ویژه در موضوع زنان، بر تجربه زیسته فردی، بدن، احساس و انتخاب شخصی تمرکز می‌کند و با حذف یا تضعیف ارجاعات تاریخی، دینی و جمعی، فرآیند برساخت ادراک فردمحور را تسهیل می‌نماید. در این روند، ارزش‌های اجتماعی نه به‌صورت مستقیم نفی، بلکه به‌تدریج «نامربوط»، «تاریخی» یا «تحمیلی» جلوه داده می‌شوند. نتیجه این فرآیند، تغییر تدریجی نظام معنایی و آمادگی ذهنی برای بازآرایی هویت است. از منظر این پژوهش، مهندسی ادراک صرفاً مقدمه تغییر کنش نیست، بلکه فرآیندی است که بازبرساخت هویت را ممکن می‌سازد. در واقع، بدون مهندسی ادراک، روایت‌سازی هویتی کارآمد شکل نمی‌گیرد و بدون بازآرایی ادراک، تغییر هویت پایدار نخواهد بود. به همین دلیل، مهندسی ادراک در این مطالعه به‌عنوان حلقه اتصال میان جنگ شناختی در سطح کلان و روایت‌سازی هویتی زنان در سطح خرد تحلیلی در نظر گرفته می‌شود.

۵. چارچوب نظری

جنگ شناختی در این نگاره، نه به‌مثابه مجموعه‌ای از تکنیک‌های پراکنده رسانه‌ای، بلکه به‌عنوان یک فرآیند ساختارمند چندسطحی برای مداخله در نظم معنایی جامعه تحلیل می‌شود. مفروض اساسی چارچوب نظری آن است که تغییر پایدار در کنش اجتماعی، پیش از آنکه نتیجه اجبار یا منافع مادی باشد، محصول مهندسی ادراک و بازبرساخت هویت است. هویت در رویکرد مدرن، امری مبنایی و ادراکی است و بر بنیادهای مفروض عقلانیت، طبیعت و تجربه متأثر است. اما رویکرد پست‌مدرن برای هویت، شأن تاریخی و زمینه‌ای قائل است؛ بنابراین، برخلاف مدرنیست‌ها که به هویتی پیشینی در چارچوب مبنایی معرفت‌شناختی و فیزیولوژیک قائل‌اند، رویکرد پست‌مدرن به ظهور هویت‌های متعدد و متأثر از روابط قدرت و ناشی از گفتمان غالب معتقد است (سجادی، ۱۳۸۳). از این‌رو، چارچوب نظری پژوهش بر تلفیق سه سطح تحلیلی استوار است: منطق کلان جنگ شناختی، لایه میانی مهندسی ادراک، و برساخت هویت در قالب روایت‌های هویتی زنان. در سطح کلان، جنگ شناختی بر مبنای منطق «فلج‌سازی راهبردی» فهم می‌شود. نظریه حلقه‌های پنج‌گانه جان واردن (۱۹۸۸) نشان می‌دهد که در جنگ‌های نوین، هدف اصلی نه انهدام توان نظامی، بلکه بی‌اثر ساختن مراکز ثقل حیاتی نظام اجتماعی است؛ به‌ویژه حلقه «جمعیت و اراده ملی» که نقش تعیین‌کننده‌ای در مشروعیت سیاسی و ضریب مقاومت ملی دارد (ملکی و همکاران، ۱۳۹۴). در این چارچوب، ذهن، باور و نظام ارزشی جامعه به هدفی راهبردی بدل می‌شود و تغییر کنش اجتماعی از مسیر تضعیف معنا و اراده دنبال می‌گردد (ملکی و



همکاران، ۱۳۹۴). کاربرد این منطق در مورد جامعه ایران، دشمن را به تمرکز بر زن به‌عنوان حامل اصلی بازتولید معنا، فرهنگ و هویت جمعی سوق داده است. زنان، به‌واسطه نقش محوری در خانواده، جامعه‌پذیری نسل‌ها و مشروعیت فرهنگی، در جایگاهی قرار دارند که هرگونه اخلال در هویت آنان می‌تواند آثار زنجیره‌ای در انسجام اجتماعی ایجاد کند. از این منظر، هدف جنگ شناختی نه «زن به‌عنوان فرد»، بلکه «هویت زنانه به‌عنوان گره معنایی جامعه» است. در سطح میانی، مهندسی ادراک به‌عنوان سازوکار عملیاتی پیاده‌سازی اهداف جنگ شناختی عمل می‌کند. این سطح، پلی تحلیلی میان منطق کلان جنگ و لایه هویتی است و بر مدیریت نحوه دریافت، فهم و تفسیر واقعیت اجتماعی تمرکز دارد. مطابق ادبیات مهندسی اجتماعی و صنعت پروپاگاندا، مهندسی ادراک فرآیندی نظام‌مند است که از طریق شناسایی نقاط حساس ذهنی، تحریک گزینشی احساسات و تثبیت برداشت مطلوب، زمینه تغییر پایدار در نظام داورى مخاطب را فراهم می‌کند (سبیلان اردستانی، ۱۳۸۴؛ برنیز، ۱۳۹۶). در این چارچوب، ادراک نه بازتاب منفعل واقعیت، بلکه میدان مداخله است. جنگ شناختی به‌جای نفی آشکار ارزش‌ها، با بازچارچوب‌بندی تجربه زیسته، مرجع معنا را جابه‌جا می‌کند. برجسته‌سازی بدن، احساس، انتخاب فردی و روایت «حق شخصی»، هم‌زمان با کمرنگ‌سازی پیوندهای تاریخی، دینی و جمعی، نمونه‌ای از این مداخله ادراکی است. مهندسی ادراک در این معنا، شرط امکان بازبرساخت هویت است، نه صرفاً مقدمه تغییر رفتار (دوکلوزی، ۱۴۰۱). در سطح سوم، چارچوب نظری پژوهش بر نظریات جامعه‌شناختی هویت استوار است که هویت را امری اجتماعی، تاریخی و برساخته می‌داند. گیدنز با مفهوم «خود بازاندیشانه» نشان می‌دهد که هویت در جامعه مدرن پروژه‌ای سیال است که در تعامل پیوسته با ساختارهای اجتماعی شکل می‌گیرد (گیدنز، ۱۳۷۸). جنکینز نیز با پل‌زدن میان فرد و ساختار، هویت را فرآیندی رابطه‌ای می‌داند که در بستر قدرت، سلطه و مقاومت معنا می‌یابد (جنکینز، ۱۳۸۱). این رویکردهای نظری امکان فهم این نکته را فراهم می‌کنند که چرا هویت زنان، بیش از آنکه با حمله مستقیم تضعیف شود، از طریق روایت‌های رقیب و موازی دچار فرسایش می‌گردد (تاجیک، ۱۳۸۴). در چارچوب پسامدرن، هویت‌های متکثر در دل روابط قدرت ساخته می‌شوند و تکثر هویتی، در صورت فقدان هویت مسلط، می‌تواند به واگرایی اجتماعی بینجامد (رشید، ۱۴۰۳). از همین‌رو، روایت‌سازی هویتی در جنگ شناختی، نه با انکار هویت رسمی، بلکه با تکثرسازی، رقابت نرم و در نهایت تقابل‌سازی هویتی پیش می‌رود. بر این اساس، چارچوب نظری پژوهش به این جمع‌بندی می‌رسد که روایت‌سازی هویتی زنان، حلقه اتصال سه سطح تحلیلی است: منطق کلان جنگ شناختی، سازوکار میانی مهندسی ادراک، و فرآیند برساخت هویت. نوآوری این پژوهش در آن است که این سه سطح را نه به‌صورت مجزا، بلکه به‌عنوان یک فرآیند پیوسته و مهندسی‌شده تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد چگونه بازآرایی ادراک می‌تواند به بازتعریف هویت و در نهایت تغییر کنش اجتماعی منجر شود.

۶. یافته‌های تحقیق

تمرکز تحلیل در موضوع تحقیق، نه بر رویدادهای منفرد یا واکنش‌های مقطعی، بلکه بر استخراج الگوی مسلط و تکرارشونده‌ای است که نشان می‌دهد چگونه روایت‌سازی هویتی به‌مثابه یک فرآیند مهندسی شده عمل می‌کند. از این منظر، نتایج ناظر بر «چگونگی وقوع» مداخله شناختی‌اند، نه صرفاً «چرایی» آن؛ و تلاش می‌کنند سازوکارهای درونی این مداخله را در سطوح مختلف آشکار سازند. آنچه که در مسیر تحقیق نشان می‌دهد آن است که روایت‌های ناظر به زنان ایران، تصادفی، تک‌لایه یا فاقد انسجام راهبردی نیستند؛ بلکه درون یک منطق کلان عمل می‌کنند که هدف آن بازآرایی تدریجی ادراک هویتی زنان و در نهایت، تغییر الگوی کنش اجتماعی است. این منطق کلان از طریق مجموعه‌ای از روایت‌ها پیش می‌رود که اگرچه در ظاهر متکثر و پراکنده‌اند، اما در سطح معنا، واجد جهت‌گیری مشترک بوده و در امتداد یک هدف واحد عمل می‌کنند. بنابراین، کانون یافته‌ها نه خود روایت‌های منفرد، بلکه نحوه سازمان‌یافتگی و کارکرد نظام‌مند آن‌ها در مهندسی ادراک است. داده‌های موجود در پاسخ به مسأله اصلی تحقیق، نشان می‌دهند که جنگ شناختی علیه زنان ایران، بیش از آنکه متکی بر فشار مستقیم یا تقابل آشکار باشد، بر فرآیند برساخت معنا، جابه‌جایی مرجع داوری و تضعیف هویت واحد استوار است. در این فرآیند، بازتعریف نسبت زن با «خود»، «جامعه» و «نظام معنایی» به‌عنوان نقطه ثقل مداخله عمل می‌کند و روایت‌سازی هویتی، ابزار محوری تحقق این بازتعریف به‌شمار می‌رود. بر این اساس، نتایج در قالب یک الگوی مفهومی ارائه می‌شوند که از سطح منطق کلان آغاز شده و در ادامه، سازوکارهای اجرایی آن را در سطوح مختلف روایت، ادراک، هویت و کنش اجتماعی صورت‌بندی می‌کند. این چنین به‌گونه‌ای طراحی شده است که پیوستگی میان سطوح حفظ شده و نشان داده شود که چگونه تغییر در سطح معنا و ادراک، به‌صورت تدریجی اما پایدار، به تغییر در هویت و کنش اجتماعی منجر می‌گردد.

۶-۱ منطق کلان الگوی روایت‌سازی هویتی در جنگ شناختی

روایت‌سازی هویتی علیه زنان ایران، ذیل یک منطق کلان واحد و منسجم عمل می‌کند که غایت آن صرفاً تغییر نگرش‌های مقطعی یا تحریک احساسی نیست، بلکه «بازآرایی بنیادین ادراک هویتی زنان از نسبت خود با جامعه و نظام معنایی حاکم» است. این منطق کلان بر این پیش‌فرض استوار است که کنترل پایدار کنش اجتماعی تنها در صورتی ممکن می‌شود که پیش‌تر، سازوکارهای معنا، معیارهای داوری و بنیان‌های هویتی دستخوش تغییر شوند. از این‌رو، روایت نه ابزار ارتباطی، بلکه بستر اصلی مداخله در سطح شناخت و هویت تلقی می‌گردد (برنیز، ۱۳۹۶). منطق مسلط بر روایت‌سازی دشمن، بر اصل «بی‌اثرسازی از درون» مبتنی است؛ اصلی که در منازعات شناختی معاصر جایگزین منطق تقابل مستقیم و زور فیزیکی شده است (افروغ، ۱۴۰۴؛ ملکی و همکاران، ۱۳۹۴). در این چارچوب، زن به‌عنوان یکی



از کانون‌های اصلی بازتولید معنا، فرهنگ و هویت جمعی، به نقطه تمرکز مداخله تبدیل می‌شود. دستکاری ادراک هویتی زنان نه به مثابه هدفی مستقل، بلکه به‌عنوان مسیر اثرگذاری بر انسجام اجتماعی، مشروعیت فرهنگی و ضریب مقاومت هویتی جامعه عمل می‌کند. بدین ترتیب، تغییر هویت زنانه، حلقه واسط میان جنگ شناختی و تغییر نظم اجتماعی تلقی می‌شود. در منطق کلان استخراج‌شده، دشمن به‌جای نفی صریح ارزش‌ها و هنجارهای کلان، از راهبرد بازتعریف تدریجی نسبت زن با «خود»، «دیگری» و «ساخت اجتماعی» بهره می‌گیرد (افروغ، ۱۴۰۵). این بازتعریف از طریق جابه‌جایی مرجع معنا صورت می‌پذیرد؛ به‌نحوی که تجربه زیسته فردی، احساسات شخصی و تلقی ذهنی از رنج و محدودیت، جایگزین نظام‌های جمعی معنا، تاریخ هویتی و پیوندهای ارزشی می‌شوند. در این چارچوب، تعارض با نظم موجود نه به‌عنوان کنش سیاسی آگاهانه، بلکه به‌عنوان «واکنش طبیعی به تجربه شخصی» صورت‌بندی می‌شود. این منطق کلان بر دو فرایند هم‌زمان استوار است؛ از یک‌سو، تضعیف هویت واحد و مشترک از طریق تکرارسازی معنایی و تقطیع هویتی، و از سوی دیگر، طبیعی‌سازی تعارض با هنجارهای کلان (رشید، ۱۴۰۳) به‌عنوان بخشی از زیست روزمره و حق فردی. در نتیجه، هویت زنانه از یک ساخت اجتماعی نسبتاً پایدار، به مجموعه‌ای از مؤلفه‌های سیال و گاه متعارض تبدیل می‌شود که فاقد مرکز ثقل معنایی است. این وضعیت، زمینه را برای بسط روایت‌های رقیب و پذیرش بازتعریف‌های بعدی فراهم می‌سازد. منطق کلان الگوی روایت‌سازی نشان می‌دهد که هدف نهایی، تولید کنش اجتماعی از مسیر تغییر معناست، نه تحمیل مستقیم رفتار. به بیان دیگر، کنش‌های اعتراضی، دوقطبی‌های اجتماعی و بحران‌های نمادین مشاهده شده، پیامدهای نهایی فرآیندی هستند که در سطح ادراک و هویت آغاز شده است. بدین ترتیب، روایت‌سازی هویتی در این الگو، کارکردی زمان‌مند و مرحله‌ای دارد و به‌صورت تدریجی، اما انباشتی، عمل می‌کند (رینولدز، ۱۴۰۴). بر این اساس، روایت‌ها اگرچه در ظاهر متنوع، موردی و متناسب با سوژه‌های مختلف به نظر می‌رسند، اما در سطح معنا تابع یک جهت‌گیری مشترک‌اند که از آن به‌عنوان «بازآرایی ادراک زنان نسبت به هویت خود و جایگاه‌شان در نظم اجتماعی» یاد می‌شود. این جهت‌گیری مشترک، همان منطق کلانی است که پیوند درونی میان روایت‌ها، سطوح شناختی و پیامدهای کنشی را برقرار می‌سازد و زمینه‌گذار از مهندسی ادراک به مهندسی هویت را فراهم می‌کند.

۲-۶. سطوح اجرایی جنگ شناختی در روایت‌سازی هویتی

منطق کلان روایت‌سازی هویتی در جنگ شناختی، از طریق مجموعه‌ای از سطوح اجرایی به‌هم‌پیوسته عمل می‌کند که هر یک کارکرد متمایزی در پیشبرد فرآیند مهندسی ادراک دارند. این سطوح نه مستقل از یکدیگر، بلکه به‌صورت زنجیره‌ای و انباشتی عمل می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که خروجی هر سطح، ورودی سطح بعدی را شکل می‌دهد. بر این اساس، جنگ شناختی علیه زنان ایران در چهار سطح روایی، شناختی، هویتی و کنشی قابل صورت‌بندی است.

در **سطح نخست**، یعنی سطح روایی، آنچه مورد مداخله قرار می‌گیرد، «محتوا» به معنای ساده نیست، بلکه نحوه روایت شدن واقعیت اجتماعی است. روایت‌ها با کانون‌سازی بر تجربه زیسته فردی، بدن، احساس و انتخاب شخصی زنان سامان می‌یابند. در این سطح، روایت‌ها عمداً از زمینه‌های تاریخی، دینی و اجتماعی تهی شده و واقعیت‌های کلان در قالب تجربه‌ای شخصی و عاطفی بازنمایی می‌شوند (ریاحی، ۱۳۹۸). چنین روایتی، مسأله زن را نه به‌عنوان بخشی از یک ساخت اجتماعی و تاریخی، بلکه به‌مثابه مسئله‌ای فردی و احساسی صورت‌بندی می‌کند. این الگوی روایی، با آنچه در ادبیات جنگ شناختی به «کاهش مقیاس معنا» و «فردی‌سازی مسئله» شناخته می‌شود، هم‌خوان است. نتیجه این سطح، تولید روایت‌هایی است که در ظاهر همدلانه‌اند، اما در عمق، پیوند زن را با روایت‌های کلان هویتی تضعیف می‌کنند.

سطح دوم، سطح شناختی است که در آن، روایت‌های تولیدشده به تغییر الگوهای ادراک و داوری ذهنی منجر می‌شوند. روایت‌ها با جابه‌جایی چارچوب تفسیر واقعیت، مرجع قضاوت را از «ارزش‌ها و معیارهای مشترک» به «احساس و تجربه فردی» منتقل می‌کنند (قربانی‌زواره، ۱۴۰۲). در این فرآیند، احساساتی چون خشم، شرم، رنج یا افتخار کاذب فعال می‌شوند و به‌تدریج جای تحلیل عقلانی و داوری هنجاری را می‌گیرند. این دقیقاً همان مکانیسمی است که در ادبیات جنگ شناختی از آن به‌عنوان «بازمهندسی نظام داوری ذهنی» یاد می‌شود؛ مرحله‌ای که پیش‌نیاز هرگونه تغییر رفتاری است (بهنر و وانک، ۱۳۸۴؛ کاستلز، ۱۳۸۹). در این سطح، زنان پیش از آنکه به کنشی معین برسند، با تغییر در نحوه فهم واقعیت و معنا روبه‌رو می‌شوند.

سطح سوم، سطح هویتی است که در آن پیامدهای شناختی به بازآرایی هویت منجر می‌گردد. تداوم تغییرات ادراکی، هویت زنانه را از یک ساخت اجتماعی نسبتاً منسجم، به مجموعه‌ای از هویت‌های سیال، موقت و گاه متعارض تبدیل می‌کند. در این وضعیت، پیوند زن با هویت جمعی، خانواده، تاریخ و دین تضعیف شده و جای خود را به «خودهای پراکنده» می‌دهد (کلمنز، ۱۴۰۱؛ رشید، ۱۴۰۳). این فرآیند، با آنچه جنکینز از آن به‌عنوان قابلیت بسیج‌پذیری هویت و برساخت اجتماعی آن یاد می‌کند، هم‌راستا است (جنکینز، ۱۳۸۱). هویت در این سطح، دیگر منبع انسجام نیست، بلکه به میدان رقابت روایت‌ها تبدیل می‌شود؛ امری که امکان جایگزینی تدریجی هویت‌های رقیب را فراهم می‌سازد.

در نهایت، **سطح چهارم**، سطح کنشی است که در آن اثرات عینی جنگ شناختی آشکار می‌شود. کنش‌های اعتراضی، دوقطبی‌سازی اجتماعی و بسیج ادراکی مشاهده‌شده، نقطه آغاز جنگ شناختی نیستند، بلکه برآمد نهایی فرایند مهندسی ادراک، افکار و هویت‌اند. در این سطح، کنش اجتماعی بدون نیاز به سازماندهی رسمی و اجبار مستقیم شکل می‌گیرد و تجربه فردی صورت‌بندی‌شده در روایت‌ها، به بحران اجتماعی تبدیل می‌شود (تاجیک، ۱۳۸۴؛ خلیلی و همکاران، ۱۴۰۲). این وضعیت با الگوی



«کنش از طریق معنا» در جامعه شبکه‌ای هم‌خوان است که در آن قدرت، بیش از آنکه از مسیر اجبار اعمال شود، از مسیر کنترل معنا و ادراک عمل می‌کند (غلامی و بهره‌مند، ۱۴۰۴). مجموع این سطوح نشان می‌دهد که جنگ شناختی علیه زنان ایران، فرآیندی چندلایه و زمان‌مند است که از روایت آغاز می‌شود، در ادراک تثبیت می‌گردد، در هویت نهادینه می‌شود و در نهایت، در کنش اجتماعی ظهور می‌یابد. درک این سطوح اجرایی، زمینه تحلیل الگوی نهایی روایت‌سازی هویتی را فراهم می‌کند که در بخش بعد تبیین خواهد شد.

۶-۳. الگوی روایت‌سازی هویتی دشمن

منطق مسلط روایت‌سازی هویتی دشمن در جنگ شناختی علیه زنان ایران، بر یک فرایند سه مرحله‌ای استوار است که هدف نهایی آن نه صرفاً تغییر نگرش یا رفتار، بلکه شکستن هویت واحد و منسجم زنانه و جایگزینی آن با ساختار هویتی متکثر، ناپایدار و تعارض‌زا است. هرچند که این مراحل هویتی خود غرب، در نگاه زنان متهم است؛ همان‌گونه که جان استوار میل‌پدیده انقیاد زنان را نامیده است. میل اذعان می‌کند که زنان به خاطر شکل‌گیری بخش اعظم عواطف و خواست‌هایشان در نسبت با مردان مصنوعاتی فاقد بصیرت و آگاهی‌اند. اشاره میل به برساخته شدن هویت مجعولی است که شالوده آن نه خودمختاری و اراده و فردیت زن، بلکه جایگاه فرودست زن و وابستگی آن به خواست و قدرت مردان است (میل، ۱۳۹۳). این فرایند به‌ترتیب از مسیر تولید هویت‌های خرد، تثبیت هویت‌های موازی و در نهایت مفصل‌بندی هویت معارض پیموده می‌شود. هر یک از این مراحل، کارکرد شناختی و ادراکی خاص خود را دارد و بدون عبور موفق از مرحله پیشین، مرحله بعدی امکان تحقق نخواهد یافت.

در نخستین مرحله، روایت‌سازی بر تولید هویت‌های خرد متمرکز است. هویت خرد به هویت‌هایی اطلاق می‌شود که آگاهانه از پیوند با کلان‌روایت‌های فرهنگی، دینی و تاریخی جدا شده و صرفاً بر تجربه فردی، احساس شخصی و بدن به‌عنوان کانون معنا تکیه دارند. روایت‌ها زن را نه به‌عنوان عضوی از یک «ما»ی هویتی، بلکه به‌مثابه یک «من منفرد» بازنمایی می‌کنند. برجسته‌سازی تجربه زیسته شخصی، تقلیل هویت به بدن، پوشش و انتخاب فردی، و تأکید مفرط بر گفتمان «حق من/ بدن من» از مهم‌ترین سازوکارهای روایی این مرحله است. به عنوان نمونه و به صورت خاص‌تر پارک‌های شهری و کافه‌ها در امتداد حوزه داخلی در ساخت فضای اجتماعی زنان موثر است و تغییر فضای حوزه از خانه به فضاهای جایگزین در تغییر هویت موثر است (شهریاری، ۱۳۸۶). کارکرد شناختی این روایت‌ها، گسست تدریجی زن از پیوندهای معنابخش کلان، از جمله خانواده، دین و تاریخ است. در این وضعیت، زن از یک‌سو فعال و مطالبه‌گر جلوه می‌کند، اما از سوی دیگر، پشتوانه هویتی جمعی خود را از دست می‌دهد. چنین وضعیتی، دقیقاً همان است که مهندسی ادراک به آن نیاز دارد: سوژه‌ای فعال در سطح احساس، اما منفرد



و آسیب‌پذیر در سطح هویت. (رشید، ۱۴۰۳). تبدیل هویت واحد به گزاره‌های تک‌محلولی مانند «من» از برنامه‌های این مرحله است. «من» جنبه‌های سرکش شخصیت فرد است که پیش‌بینی ناپذیر و خلاق بوده، و به هنجارهای اجتماعی تن نمی‌دهد. به تعبیری دیگر، من همان خود اجتماعی نشده فرد است (توسلی، ۱۳۸۶).

مرحله دوم، زمانی آغاز می‌شود که هویت‌های خرد برساخته‌شده، به سطح هویت‌های موازی ارتقاء می‌یابند. هویت موازی، هویتی است که در برابر هویت مسلط و واحد جامعه قرار نمی‌گیرد، بلکه در کنار آن قرار می‌گیرد و ادعای بدیل بودن می‌کند. روایت‌سازی در این مرحله، بر تولید الگوهای هویتی جذاب و قابل همانندسازی تمرکز دارد؛ الگوهایی همچون «زن مدرن جهانی»، «زن قربانی سنت»، یا «زن رهاشده از نقش‌های تاریخی» (بیگی ملک‌آباد و همکاران، ۱۴۰۰). نکته کلیدی این مرحله آن است که این هویت‌ها در ابتدا ماهیت ستیزه‌گر ندارند و حتی خود را حامل نوعی رهایی، پیشرفت یا آگاهی معرفی می‌کنند. از منظر شناختی، کارکرد اصلی هویت‌های موازی ایجاد رقابت معنایی با هویت واحد است. هویت واحد نه انکار می‌شود و نه نفی، بلکه به تدریج ناکارآمد، محدودکننده یا غیرجذاب بازنمایی می‌گردد. این همان منطبق «جایگزین‌سازی نرم» است که در نظریه اشاعه نوآوری‌ها نیز قابل ردگیری است؛ بدین معنا که الگوی جدید ابتدا به‌مثابه گزینه‌ای جذاب و نه به‌عنوان گزینه‌ای معارض معرفی می‌شود (افروغ، ۱۴۰۴؛ تاجیک، ۱۳۸۶).

مرحله سوم، نقطه اوج فرایند روایت‌سازی هویتی است که در آن، هویت‌های موازی به هویت‌های معارض تبدیل می‌شوند. در این مرحله، پس از آنکه قبح‌زدایی از تقابل با هویت واحد صورت گرفت و هویت‌های موازی در سطح اجتماعی به رسمیت شناخته شدند، روایت‌سازی به سمت دوقطبی‌سازی آشکار حرکت می‌کند (بیات، ۱۳۹۱). در این سطح، تفاوت‌ها به تعارض تبدیل می‌شوند و هویت زنانه در قالب دوگانه‌هایی همچون زن/دین، آزادی/حجاب و زنانگی/نظام سیاسی مفصل‌بندی می‌شود. کارکرد شناختی این مرحله، آماده‌سازی ذهنی برای بسیج ادراکی و کنش اجتماعی است. زنانی که پیش‌تر به‌واسطه هویت‌های خرد و موازی از هویت واحد فاصله گرفته‌اند، اکنون مستعد پذیرش کنش‌های تقابلی و بحران‌ساز می‌شوند. این همان مرحله‌ای است که تغییر رفتار اجتماعی، بدون نیاز به اجبار مستقیم، امکان‌پذیر می‌گردد. در این مرحله سعی می‌شود «مای» واحد از یک هویت که به «من‌های فعال» در مرحله اول و «من‌های منفعل» در مرحله دوم تبدیل شده است، به «من‌های» فعال معارض و حتی «مای» دیگری و غیره در هویت رقیب تبدیل شوند (ابطحی، ۱۳۸۱؛ آقاجانی و همکاران، ۱۳۹۶). به‌طور کلی، سه‌گانه هویت‌های خرد، موازی و معارض، نه مفاهیمی مستقل، بلکه اجزای یک الگوی واحد روایت‌سازی هویتی هستند که به‌صورت مرحله‌ای و پیوسته عمل می‌کنند. هدف نهایی این الگو، شکستن انسجام هویتی زنان و تبدیل آن به میدان منازعه شناختی است؛ میدانی که در آن، هویت زنانه



به جای آنکه عامل ثبات و انسجام اجتماعی باشد، به ابزار بازآرایی کنش اجتماعی در جنگ شناختی تبدیل می‌شود. این تبیین، منطق درونی نوآوری مقاله حاضر را آشکار ساخته و نشان می‌دهد که چرا مسأله زنان، نقطه ورود راهبردی به مهندسی ادراک هویتی در جامعه ایران تلقی می‌شود.

۷. نتیجه‌گیری

جنگ شناختی علیه زنان ایران، نه یک کنش رسانه‌ای مقطعی و نه صرفاً محصول اختلافات فرهنگی یا اجتماعی، بلکه بخشی از یک راهبرد منسجم مهندسی ادراک است که هویت زنانه را به منزله نقطه ورود راهبردی به بازآرایی کنش اجتماعی هدف قرار داده است. برخلاف رویکردهای رایج که تحولات مرتبط با زنان را در چارچوب شکاف نسل‌ها، تعارض سنت و مدرنیته یا مطالبات فردی تحلیل می‌کنند، این پژوهش نشان می‌دهد که آنچه در حال رخ دادن است، فرایندی مرحله‌ای از روایت‌سازی هویتی است که هدف نهایی آن شکستن هویت واحد و منسجم و جایگزینی آن با ساختاری تکثریافته، ناپایدار و تعارض‌زا است. در این چارچوب، جنگ شناختی در سطح کلان، منطق کنترل بدون زور را دنبال می‌کند و مهندسی ادراک، سازوکار عملیاتی تحقق این منطق است. اما آنچه این دو را به تغییر واقعی در رفتار اجتماعی پیوند می‌زند، روایت‌سازی هویتی است. تا زمانی که زنان دارای هویت واحد، دارای معنا و متصل به روایت‌های کلان فرهنگی، دینی و تاریخی باشند، مهندسی ادراک فاقد کارایی پایدار است؛ زیرا هویت واحد به ادراک ثبات، معیار داوری و جهت کنش می‌دهد. از همین رو، راهبرد دشمن معطوف به فروپاشی تدریجی این هویت واحد شده است، نه تقابل مستقیم با آن. این فروپاشی از طریق سه مرحله مرتبط اما متمایز صورت می‌گیرد. نخست، تولید هویت‌های خرد که با فردی‌سازی افراطی هویت زنانه، مرجع معنا را از «ما»ی اجتماعی به «من»های منفرد منتقل می‌کند. در این وضعیت، زن به سوژه‌ای احساسی و مطالبه‌گر تبدیل می‌شود که اگرچه فعال می‌نماید، اما از پشتوانه هویتی جمعی و تاریخی تهی است. این مرحله، بستر شناختی لازم برای عبور از مقاومت هویتی را فراهم می‌سازد. دوم، تثبیت هویت‌های موازی که به‌عنوان بدیل‌های نرم و غیرسستیزه‌گر معرفی می‌شوند و به تدریج کارآمدی، جذابیت و مشروعیت هویت واحد را زیر سؤال می‌برند. در این مرحله، تعارض هنوز آشکار نیست، اما رقابت معنایی آغاز شده و انسجام هویتی دچار فرسایش می‌شود. مرحله نهایی، مفصل‌بندی هویت معارض است؛ جایی که هویت‌های موازی، در پی قبح‌زدایی و عادی‌سازی تفاوت، به هویت‌های سستیزه‌گر تبدیل شده و از دل آن دوقطبی‌سازی‌های شدید اجتماعی و سیاسی شکل می‌گیرد. تغییر کنش اجتماعی زنان، نه نقطه آغاز جنگ شناختی، بلکه پیامد نهایی یک زنجیره پیچیده از روایت، ادراک و هویت است. برخلاف برداشت‌های سطحی، این فرایند الزاماً بر نشر دروغ یا اطلاعات غلط استوار نیست، بلکه بر بازچینش معنا و چارچوب داوری ذهنی تکیه دارد؛ به نحوی که کنش اجتماعی جدید، برای خود سوژه نیز طبیعی، موجه و اخلاقی جلوه می‌کند. از این منظر، زنان نه عاملان اصلی جنگ شناختی، بلکه میدان اصلی



رقابت روایی و ادراکی اند. در نهایت، تحلیل مباحث نشان می‌دهد که مسأله زنان در ایران را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان یک موضوع اجتماعی یا فرهنگی فهمید؛ بلکه این مسأله در سطحی عمیق‌تر، یک مسأله هویتی - تمدنی است که در بستر جنگ شناختی معنا پیدا می‌کند. نوآوری این مقاله در ارائه الگویی است که نشان می‌دهد چگونه روایت‌سازی هویتی، از طریق تولید هویت‌های خرد، موازی و معارض، مسیر مهندسی ادراک را هموار کرده و امکان تغییر رفتار اجتماعی بدون اعمال زور مستقیم را فراهم می‌سازد. این چارچوب می‌تواند مبنایی برای بازاندیشی در سیاست‌گذاری فرهنگی، رسانه‌ای و هویتی فراهم آورد و نشان دهد که مقابله با جنگ شناختی، پیش از هر چیز نیازمند بازسازی روایت‌های هویتی منسجم، معنادار و ریشه‌دار است، نه صرفاً پاسخ‌های واکنشی یا امنیتی.



منابع

- آقاجانی، زهرا؛ جهانگیری، جهانگیر؛ لهسایی‌زاده، عبدالعلی (۱۳۹۶). فرایند برساخت هویت زنان در جریان طلاق: بازانديشي در تقدس خانواده و قبح طلاق (مطالعه موردی: دانشجویان زن رشته‌های علوم اجتماعی دانشگاه های تهران). *توسعه اجتماعی*، ۱۱(۳)، ص ۱۲۹-۱۶۶.
- ابطحی، سید نعمت‌الله (۱۳۸۱). نقش خانواده در هویت‌یابی نوجوانان و جوانان. *آموزه، شماره ۱۶*، ص ۹-۱۸.
- افروغ، محسن (۱۴۰۴). الگوهای جنگ شناختی در مواجهه با زنان ایرانی؛ چالش‌های هویتی و راهکارهای مقاومت اجتماعی. *پژوهش‌های میان‌رشته‌ای زنان*، ۷(۲۳).
- افروغ، محسن (۱۴۰۵). نسبت‌سنجی نقش زنان و نهادهای اجتماعی در بازسازی نظم اجتماعی در پس‌امتحان‌های سیاسی - اجتماعی دهه ۹۰ و ۱۴۰۱ در ایران. *پژوهش‌های میان‌رشته‌ای زنان*، ۸(۱).
- برنیز، ادوارد ال (۱۳۹۶). *صنعت پروپاگاندا؛ افکار عمومی چگونه تولید و تحریک می‌شود؟* مترجم سید مجتبی عزیزی. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- بهنر، جرد؛ وانک، میکائیل، (۱۳۸۴). *نگرش و تغییر آنها*. مترجم علی مهداد. تهران: جنگل.
- بیات، آصف (۱۳۹۱). *سیاست‌های خیابانی: جنبش تهیدستان در ایران*. ترجمه اسدالله نبوی چاشمی. تهران: شیرازه کتاب ما.
- بیگی ملک‌آباد، هادی؛ بیگی ملک‌آباد، بانو (۱۴۰۰). زن معاصر ایرانی و تبیین برخی عوامل زمینه‌ساز چالش‌های هویتی و پیامدها. *معرفت فرهنگی اجتماعی*، ۱۲(۳)، ص ۱۰۳-۱۲۰.
- پورخوش سعادت، محمد (۱۳۹۱). کاربرد ایران‌هراسی در مهندسی افکار عمومی مردم مصر. *پانزده خرداد*، شماره ۲۲، ص ۳۵-۷۲.
- پورسعید، فرزاد (۱۴۰۱). تحلیل جنگ شناختی و اصول راهنمای آن در عصر اطلاعات. *دیدهبان امنیت ملی*، شماره ۱۲۹، ص ۹۱-۱۰۴.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴). *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*. تهران: فرهنگ گفتمان.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۶). *خیابان و سیاست؛ تجربه سیاستی از جنس بازیگوشی در ایران امروز*. *پژوهشنامه علوم سیاسی*، ۲(۸)، ص ۷۴-۳۳۲.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۸۶). *نظریه‌های جامعه‌شناسی*. تهران: سمت، چاپ سیزدهم.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱). *هویت اجتماعی*. مترجم تورج یاراحمدی. شیرازه.
- حاجی‌زاده، سیروس (۱۴۰۱). تبیین زمینه‌ای، نظری، مفهومی و کاربردی جنگ شناختی. *بازی جنگ*، ۵(۱۰)، ص ۱۰۳-۱۴۳.
- حاجی‌زاده، سیروس؛ بزرگ‌زاده، مهدی؛ رضایت، غلامحسین (۱۳۹۶). چالش‌های نظری عمق‌بخشی در محیط پیرامون. *سیاست دفاعی*، ۲۶(۱۰۱).
- خلیلی، زهرا؛ جعفری، فائزه؛ خلیلی، سعید (۱۴۰۲). خیزش زنان در اغتشاشات ۱۴۰۱: تحلیلی مبتنی بر نظریه‌های آصف بیات. *مطالعات کاربردی در علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی*، ۶(۲۵)، ص ۶۳-۷۴.



- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغتنامه*. تهران: دانشگاه تهران، ج ۱۵.
- دوکلوزی، فرانچوز (۱۴۰۱). *جنگ شناختی*. مترجم جواد باجلانی. دانشگاه غیرانتفاعی آفاق.
- رشید، مهدی (۱۴۰۳). *رویکردی تطبیقی و مقایسه‌ای به ساخت قدرت در دو گفتمان سکولار و انقلاب اسلامی در دهه اول انقلاب اسلامی ایران*. *مطالعات انقلاب اسلامی*، شماره ۷۸، ص ۱۱۱-۱۳۲.
- ریاحی، محمدرضا (۱۳۹۸). *مهندسی افکار؛ دیپلماسی عمومی آمریکا در برخورد با جمهوری اسلامی ایران*. قم: دین و رسانه.
- رینولدز، وینس (۱۴۰۴). *مهندسی اجتماعی*. مترجم احمدرضا تمدن و سید محمد کاظمی. تهران: نسل روشن.
- سپیلان اردستانی، حسن (۱۳۸۴). *رویکردی تئوریک به عوامل و شکل‌دهی و کنترل افکار عمومی*. *مطالعات عملیات روانی*، شماره ۹، ص ۴۷-۶۹.
- سجادی، مهدی (۱۳۸۳). *بررسی تطبیقی هویت زن از منظر مدرنیسم و پست مدرنیسم و دلالت‌های تربیتی آن*. *پژوهش‌های آموزش و یادگیری*، ۲(۱).
- شهریاری، مرضیه (۱۳۸۶). *مطالعه پدیدارشناسانه زیست پنهان کافه‌ها و برساخت هویت زنان*. *مطالعات اجتماعی روان‌شناختی زنان*، شماره ۸۳، ص ۱۵۱-۱۹۰.
- عراقی، عبدالله؛ بیدگلی، محمد؛ رجبی ده‌برزویی، اصغر (۱۴۰۱). *واکاوی اهداف جنگ شناختی دشمن و راهکارهای تاب‌آوری مقابله با آن با تاکید بر آموزه‌های قرآن*. *مطالعات دفاع مقدس*، ۸(۳۲)، ص ۱۴۳-۱۶۲.
- غلامی، احمد؛ بهره‌مند، شیما (۱۴۰۴). *اصقلاب: سیاست، ناجنبش و انقلاب در گفت‌وگو با آصف بیات*. تهران: کتاب شرق.
- قربانی زواره، محمدحسین (۱۴۰۲). *جنگ شناختی (تغییر ادراک و اندیشه)*. تهران: دافوس.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۹). *عصر اطلاعات*. مترجمان افشین خاکبار و احد علیقلیان. تهران: طرح نو، چاپ ششم.
- کلمنز، الیزابت استفانی (۱۴۰۱). *جامعه‌شناسی سیاسی*. مترجم شیرین کریمی. تهران: زندگی روزانه.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸). *تجدد و شخص*. ترجمه ناصر موفقیان. تهران: نشرنی.
- محمدی‌نجم، سید حسین (۱۳۹۵). *جنگ شناختی؛ بُعد پنجم جنگ*. تهران: موسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.
- معین، محمد (۱۳۷۹). *فرهنگ فارسی*. تهران: امیرکبیر، ج ۴.
- ملکی، کیومرث؛ علی‌اکبری، اسماعیل؛ پاهکیده، اقبال؛ پورخداداد، بهناز (۱۳۹۴). *مراکز تهدیدپذیر استان کرمانشاه و ملاحظات پدافند غیرعامل با رویکردی بر نظریه پنج حلقه جان واردن*. *پژوهشنامه جغرافیای انتظامی*، ۴(۱۳)، ص ۱۴۷-۱۶۸.
- مید، جورج (۱۴۰۰). *ذهن، خود و جامعه*. مترجم: محمد صفار و علیرضا محسنی تبریزی. تهران: سمت.
- میل، جان استوارت (۱۳۹۳). *انقیاد زنان*. ترجمه علاء‌الدین طباطبایی. تهران: هرمس.
- نفیو، ریچارد (۱۳۹۹). *هنر تحریم‌ها؛ نگاهی از درون میدان*. ترجمه سید علی صادقی. تهران: پیام محراب.
- هادویان، ناصر (۱۳۸۲). *سازمانگاری از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی*. سیاست خارجی، ۱۷(۴).



هرمیداس باوند، داود (۱۳۷۷). چالش‌های برون‌مرزی و هویت ایرانی در طول تاریخ. *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۱۲۹-۱۳۰.

Erikson, E. H. (1968). *Identity: Youth and crisis*. W. W. Norton & Company.

Warden, J. A. (1988). *The air campaign: Planning for combat*. Washington, DC: National Defense University Press.